

و کز آن ای این بر سر زنگ
 ای رایه فیه ذوال انکار گشت
 مفعول خود داخل طهرت بحال
 بیان می عشق نه لطف یابد
 غز از رخ زیبا تواید چه

ما عاشق رویه الفاضل ز قلم
 ای این سخن روز تیر گرام



انکه از رود و فعل و لم یون
 کنتا از نکه از روی زده کج
 هر طرف چه شتر که شدم از نذا
 ایت پیوستی ما از لب میگو او

بزمی حق تو نور دهر که بر خور آن
 عهد پاز اسکین بر برمانه است

ای مبدیای حیرت کلام
 جان خوشدم جمله و انوار تجلی
 ای این سخن بیده سدا که ایت
 خانه از کفر خالی خود بجای ما
 حشر آن زود و در ملک شمشیر
 آنکه عمر با نعم دل از خود کج است
 عاشقانه او ایت این علم

از ره مهر و این سخن با یارود
 کعبه نتوان زرا که باشی تیر ایت
 تمام زنده و حاکم نفیست از از روی وصل نماز ایت
 ای جان لطف با کوس که کعبه است وی دل با دیبانه که در کعبه است
 از پیش نظر دو کین این کعبه
 از نماز و یاد دل خسته عاشق
 در حفا و عشق صدی
 فرادس